

تاریخ اساطیری ایران

عسکر بهرامی



فهرست

پیشگفتار: تاریخ اسطوره‌ای یا روایی	۷
۱. آفرینش	۱۷
۲. میشدادیان و تشکیل حکومت	۳۳
۳. عصر پهلوانان	۴۵
۴. کیانیان و اوج عصر پهلوانان	۵۵
۵. زردشت و دین او	۷۹
۶. بازسازی جهان	۹۷
یادداشت‌ها	۱۰۳
برای مطالعهٔ بیشتر	۱۰۵
منابع مورد استفاده	۱۰۹
نمایه	۱۱۵

تاریخ اسطوره‌ای یاروایی

آنچه امروزه فرهنگ ایرانی نام دارد، در طول هزاران سال و تحت تأثیر موقعیت و ویژگی‌های محیطی خاص آن شکل گرفته است. شناخت این موقعیت و ویژگی‌ها در درک تحولات و رویدادهای شکل‌دهنده فرهنگ ایرانی راه‌گشاست. این فرهنگ، هر چند اجزایی از فرهنگ‌های دیگر را هم به خود پذیرفته است، با این همه در چارچوبی جغرافیایی شکل گرفته و برخاسته و سپس بر جهان تأثیر گذاشته است. این چارچوب جغرافیایی، تا حد زیادی، نجد ایران است.

تقریباً در میانه نجد ایران، دو رشته‌کوه بلند و گسترده البرز و زاگرس وضعیتی شبیه عدد ۸ خوابیده را پدید آورده‌اند که نوک آن به سمت شمال غربی است و میان دو شاخه‌اش، یعنی رشته‌کوه البرز در شمال و رشته‌کوه زاگرس در جنوب، دشت مرکزی ایران قرار دارد.



دشت مرکزی زیر فشارهای زمین‌ساختی، شکستگی‌های بسیار یافته است. از جمله این شکستگی‌ها و برجستگی‌ها، رشته‌کوه‌هایی با جهت شمالی-جنوبی در ناحیه شرق ایران است که از شمال کرمان تا طبرستان امتداد یافته‌اند. خشک‌ترین مناطق نجد ایران، و به‌ویژه دو کویر مهم آن، میان این سه رشته‌کوه قرار دارند.

در شمال، دشت حاصلخیز باریکی با عرض متوسط پنجاه کیلومتر، میان رشته‌کوه البرز و ساحل دریای خزر واقع است. از زاگرس نیز به سوی دریا‌های جنوب اندک اندک ارتفاع زمین کاهش می‌یابد؛ در همین ناحیه بود که تقریباً در یکصدوپنجاه سال پیش کشف حوزه‌های بزرگ نفتی، ایران را پس از یک دوره طولانی خاموشی و فراموشی، بار دیگر کانون توجه جهان و از این رو مهد رویدادهای بسیار ساخت.

این تنوع و گوناگونی جغرافیایی نجد ایران، از دشت‌های حاصلخیز تا کویرهای سوزان و خشک، که نتیجه تحولات چندین میلیون‌ساله زمین‌شناختی بوده، این سرزمین را کانون پیدایش رخدادهای گوناگون و خاستگاه پدیده‌های بسیاری ساخته است که همگان در باب تأثیرگذاری آن‌ها بر تاریخ تمدن جهان اتفاق نظر دارند. کشف انواع کانسارها و سنگ‌های معدنی، از جمله مس و آهن و سرب و روی، و بعدها فلزات و سنگ‌های قیمتی، نظیر طلا و نقره و فیروزه، مردمان ساکن در نجد ایران را در روزگاری بسیار کهن وارد عصر تمدن کرد و دستیابی و سپس امکان پرورش گیاهانی چون گندم و جو و برنج، و دام‌هایی مانند گاو و گوسفند و بز و ماکیان و اسب و چارپایان دیگر، زمینه را برای افزایش جمعیت این نجد و داد و ستد فراهم آورد؛ همه این عوامل نیز به نوبه خود به شکل‌گیری مراکز تمدنی و شهرها، تحولات فرهنگی و خلاصه پیدایی عواملی انجامید که زمینه‌ساز ورود به عصر تاریخی شد.

اما چگونگی روند چنین تحولاتی، از آغاز تا به امروز (که آن را تاریخ می‌خوانند)، داستانی است که از دیرباز، و شاید از همان سرآغاز پیدایش آدمی، بارها بازگو شده و با یافتن شاخ و برگ‌های بسیار به نسل‌های بعدی و تا به امروز رسیده است. هنگامی که آدمی توان نوشتن یافت، به نگارش روایت‌هایی از این تاریخ پرداخت و در عصر کنونی هم که توانسته است به دانش‌ها و ابزارهای پیش‌تری دست یابد، شناخت او از تاریخ تحول چشمگیری یافته است.

اسطوره، تاریخ روایی و تاریخ واقعی

اسطوره واژه‌ای است که از عربی به فارسی راه یافته و در اصل به معنای روایتی است که اساس واقعی و تاریخی ندارد. خود این واژه عربی نیز از واژه یونانی *historia* گرفته شده که

معنای آن استفسار، تحقیق، شرح، و تاریخ است. بررسی اجزا و ریشه این واژه نشان می‌دهد که با واژه‌هایی در زبان‌های باستانی دیگر خویشاوند است که معنای دیدن، داوری، دانستن، مژده، و ... را می‌رسانند. در زبان‌های اروپایی واژه *myth*، یا صورت‌هایی از آن، برابر واژه اسطوره یا اساطیر است که آن هم از واژه یونانی *muthos* به معنای «سخن و افسانه» گرفته شده است.

اما در این باره که چه نوع روایت‌هایی را اسطوره می‌گویند، صاحب‌نظران تعریف‌های متعدد و گوناگونی ارائه کرده‌اند که پژوهشگر معاصر، مهرداد بهار، آن‌ها را این گونه جمع‌بندی می‌کند:

اسطوره اصطلاحی کلی است و دربرگیرنده باورهای مقدس انسان در مرحله خاصی از تطورات اجتماعی که در عصر جوامع به اصطلاح ابتدایی شکل می‌گیرد و باورداشت مقدس همگان می‌گردد. اساطیر حتی در ساده‌ترین سطوح خود انباشته از روایاتی است معمولاً مقدس در باره خدایان، موجودات فوق بشری و وقایع شگفت‌آوری که در زمان‌هایی آغازین، با کیفیاتی متفاوت با کیفیات زمان عادی ما، رخ داده و به خلق جهان و اداره آن انجامیده است، یا در دوران‌های دوردست آینده رخ خواهد داد. بدین گونه زمان آغازین و زمان پسین دو عصر اساطیری ویژه‌اند، و نیز رخدادهای پس از مرگ و سرنوشت انسان از آن پس می‌تواند در کنار این دو مبحث اساسی اساطیری قرار گیرد... آنچه جالب توجه است... این که اساطیر کوششی برای اثبات و شایسته قبول افتادن این روایات و باورها نمی‌کند و از سوی مؤمنان هرگز در باره حقیقت آن‌ها شک و تردیدی ورزیده نمی‌شود، هر چند هم که این روایات انباشته از تعارض‌ها باشد و باورنکردنی به نظر آید.^۱

یکی از ویژگی‌های جالب توجه اغلب اقوام، تصور آن‌ها در باره پیدایش جهان و آغاز زندگی بشر بر روی زمین است. تقریباً در همه روایت‌های اسطوره‌ای، عمر جهان با یک تحول و گذر از بی‌کرانگی به جهانی کرانمند آغاز می‌شود و درست در این نقطه عطف و این تحول است که چرخ زمان به گردش در می‌آید و حیات جهان آغاز می‌گردد. اما تقریباً هیچ یک از این روایت‌ها توضیح روشنی در باره این تحول نمی‌دهند و در اغلب آن‌ها، چگونگی وقوع این رویداد و حتی گاه خود منشأ جهان، به گونه‌ای توجیه شده است که از دید انسان امروزی بسیار نامعقول و پیش پا افتاده به نظر می‌رسد. با این همه، ویژگی مشترکی که تقریباً در همه این روایت‌ها می‌توان دید، آن است که هر قومی آفرینش جهان و انسان را از سرزمین خود می‌داند و این که سرزمین او کانون تمام مهم‌ترین رویدادهای مهم جهانی بعدی بوده است. مثلاً در بسیاری از اسطوره‌ها از یک سیلاب یا طوفان بزرگ یاد شده که نسل آدمی را به خطر

آفرینش

یکی از کهن‌ترین پرسش‌های بشر که همچنان پاسخ روشنی برای آن ارائه نشده، این است که جهان چگونه پدید آمد.

می‌توان گفت که اسطوره‌ها معلول تلاش بشر برای یافتن پاسخ پرسش‌های فلسفی و بنیادین او بوده‌اند. با این همه، دست‌کم در زمینه پیدایش جهان، این تلاش حاصل‌چندانی نداشته است و از ویژگی‌های مشترک اغلب اقوام، خاموشی اسطوره‌های آن‌ها در باره هستی پیش از آفرینش و نقطه آغاز آن است. معدود روایت‌هایی هم که به این موضوع پرداخته‌اند، توجیه‌هایی به دست داده‌اند که چه بسا از دید مردمان آن روزگار هم چندان معقول و منطقی نبوده‌اند. اما در اسطوره‌های ایرانی پاسخ و توضیحی برای چگونگی آغاز آفرینش و سبب آن آمده که بعدها حتی دین‌های پیشرفته‌تر هم آن را کمابیش پذیرفتند و مطرح ساختند.

دیدگاه هندوایرانیان

بر پایه باورهای ایرانیان باستان، چنان‌که خواهیم دید، پیش از آفرینش جهان تنها دو اصل یا گوهر یا مینوی نیکی و بدی، از ازل، یعنی پیش از آغاز زمان، وجود داشتند. این دو مینو، چه از نظر زمان و چه مکان، در بی‌کرانگی بودند. بعدها با تکثیر این دو اصل ازلی، موجودات و پدیده‌های مینوی و مادی به وجود آمدند و در واقع با پیدایی آنان چرخ زمان و جهان مادی چرخیدن گرفت و عمر محدود جهان آغاز شد. با این همه پیش از جدایی ایرانیان از هندیان، یعنی زمانی که آنان یک قوم موسوم به هندوایرانی را تشکیل می‌دادند، باورهای دیگری در میان ایشان رایج بود.

در دوره‌ای باز هم کهن‌تر، که آن را دوره هندواروپایی می‌نامند، دو کیش اصلی وجود داشت: یکی کیش پرستش نیاکان و پیشینیان بود و دیگری پرستش پدیده‌های طبیعی و

هندوایرانیان علاوه بر آب و آتش، بیش تر صفات اخلاقی و همچنین پدیده‌های طبیعی را هم می‌پرستیدند. برای این عمل پرستش، ایرانیان واژه «یسنَه» و هندیان «یَجَنَه» را به کار می‌بردند که هر دو از یک ریشه فعلی «یَز-» (به معنای قربانی و پرستش کردن) گرفته شده بودند. بر همین اساس به موجودات و پدیده‌های پرستیدنی هم صفت «یَزَنَه-» را دادند که بعداً در فارسی به صورت واژه «ایزد» درآمد.

توجه هندوایرانیان به طبیعت بایستی پرش‌هایی در باره روابط میان این پدیده‌ها و سامان آن‌ها مطرح ساخته و آنان را به تفکر در این باره کشانده باشد. آنان برای این پرشش یا پرشش‌ها پاسخی داشتند که حتی از دید مردمان امروز هم جالب توجه است. مری بویس، پژوهشگر فرهنگ و دین‌های ایران باستان، در این باره می‌نویسد:

هندوایرانیان به یک قانون طبیعی اعتقاد داشتند که نظارت می‌کرد تا حرکت منظم خورشید و گردش فصل‌ها و دوام هستی بر یک نهج بسامان را تضمین کند. این قانون را هندوان با نام ژَته و قوم اوستایی (ایرانیان نخستین) با واژه متناظر آن یعنی آشه می‌شناختند. آنان تقدیم نیایش و قربانی به وسیله مردمان را بخشی از این فرایند طبیعی می‌دانستند و به نظرشان این اعمال به خودی خود، با تقویت ایزدان سودبخش و نیز جهان طبیعی که انسان در آن می‌زیست، به حفظ اشته کمک می‌کرد.^۱

از سوی دیگر، هر چیزی که این نظم را می‌آشفته و نقض می‌کرد، دروغ خوانده می‌شد. به اعتقاد آنان، اشته و دروغ دو اصل بنیادین جهان هستند و اصلاً جهان از این تضاد و تقابل پدید آمده است. گیتی یا جهان مادی آوردگاه رویارویی و نبرد این دو اصل، یا به بیان دیگر نیکی و بدی، است و در پایان عمر معین جهان، دروغ یا اصل بدی از میان می‌رود و نظم جهان کامل می‌شود.

از نظر هندوایرانیان نخستین این نظم کیهانی و نگهداری آن، چنان مهم بود که برترین ایزدانشان هم با همین موضوع ارتباط داشتند: یکی از آن‌ها ورونَه بود و دیگری میتَرَه و هر دو هم لقبی داشتند که در هند آسورَه و در ایران آهورَه (به معنای سرور) خوانده می‌شد. و از آن‌جا که دو عنصر اصلی زندگی اجتماعی و آیین‌ها آب و آتش بودند، پس ورونَه و میتَرَه هم با آب و آتش رابطه‌ای بسیار نزدیک یافتند. آن‌ها همچنین ناظر بر پیمان‌ها بودند: چه پیمانی که مردم با خدایان می‌بستند و در واقع نذری که باید ادا می‌کردند و چه پیمانی که دیگر مردمان داشتند. به اعتقاد آنان عذابی بزرگ در انتظار پیمان‌شکن بود.

موجودات آسمانی. هندوایرانیان که آریاییان هم خوانده می‌شوند، ظاهراً و آن‌گونه که از منابع هندی کهن برمی‌آید، چنین کیش‌هایی داشته‌اند.

از آن‌جا که هندوایرانیان اقوامی شبان و پیوسته در دامان طبیعت و تحت تأثیر آن بودند، بسیاری از آیین‌های آنان هم با این نوع زندگی و بیش از هر چیز با دو عنصر آب و آتش ارتباط داشت. هم در باورهای هندی و هم در باورهای ایرانی و به ویژه زردشتی آب و آتش جایگاه خاصی دارند. ستایش آب و آتش موجب پدید آمدن آیین‌ها و آدابی شد که با ذکر و نیایش برای نیروهای فراانسانی همراه بود.

آب، کهن‌ترین عنصر آیینی



مری بویس.

در باره دین‌های ایران در دوره باستان پژوهش‌های بسیاری انجام شده و نتایج آن‌ها در کتاب‌های متعددی منتشر شده است. یکی از برجسته‌ترین پژوهشگران این عرصه مری بویس است که چندین کتاب در باره دین‌های ایرانی و به ویژه دین زردشتی نوشته است. زردشتیان، باورها و آداب دینی آن‌ها یکی از این آثار است که بویس در آن، تاریخ این دین ایرانی را از کهن‌ترین روزگاران و در واقع از دوره هندوایرانی تا عصر حاضر بررسی کرده است. بویس در کتاب زردشتیان... در باره آب در باورهای هندوایرانیان نخستین و تداوم این اهمیت در دین زردشتی می‌نویسد:

«عموماً پذیرفته‌اند که رسوم عبادی دیرپاتر از عقاید متعلق به الهیاتند و موضوعات اساسی آیین زردشتی هم هنوز همان موضوعات شبانکارگان عصر حجر، یعنی آب و آتشند. در استپ‌ها (که گمان می‌رود تا هزاره پنجم پ.م. به سبب نبود باران، بیابان‌هایی بی‌حاصل بوده‌اند) آب زندگی را ممکن می‌کرد؛ هندوایرانیان نخستین، آب‌ها را ایزدبانوانی به نام آپس می‌انگاشتند، به آن‌ها نماز می‌بردند و برایشان نثار می‌کردند (که در زبان اوستایی به آن زئوثرَه می‌گویند؛ این واژه به طور کلی معنای «ایثار» را پیدا کرد). در کیش زردشتی نثار به آب‌ها اساساً شامل سه جزء، یعنی شیر و شیره یا برگ دو گیاه است. عدد سه نزد هندوایرانیان نخستین، عددی مقدس بود و هنوز هم این عدد بر بسیاری از رسوم زردشتی و برهمنی حاکم است. در افشاندن نثار، این سه جزء نمایندگان قلمروهای گیاهی و جانوری اند که هر دو به آب وابسته‌اند؛ و به اعتقاد مؤمنان، زئوثرَه که با ذکر تقدیس شده باشد، نیروی حیاتی فروکاسته آب را بدان باز می‌گرداند و بدین سان آن را پاکیزه و فراوان نگه می‌دارد. چنان که در کیش زردشتی مرسوم است، چه بسا از دیرباز، هر خانواده‌ای پیوسته نثار را به نزدیک‌ترین آبگیر یا چشمه تقدیم می‌کرد و در عین حال، این رسم، جزوی از شعائر و مناسک خاص روحانیان هم بود.»